

چهره مستر سلطان با بدین
شاه چهارم شریف کرد آنکجا
رو چهارم مستر از سر کجی برود
سینه از پنج مستر دادند
دیده تا از دست انگبار
بین بسو جو بیار نیست
بجو در مستر چون در عین و لام
نیست دیار مدار نیست

خشن دم که در اظهار مستر
مدار مستم بر دل نهادند
بجانم تا لها از دادند
زدیده کو هر انکس فری نمودند
نمایان دینم ام کینه کردند

سنگ را برین

سنگ را برین جای آفریدند
عجای نور علی کردند در دهر
که هست این مطلع انوار مستر

دلازین پیش بر رخ مستر
بر بحر نیست بار فرود شو
بدل از نیست شکسته خار
بسک نیست سیر لنگر در
ز سبیل نیست از پاد آید

دلا جز نیست نور علی

منه عنینت در بازار مستر

دلا جز دیده بدینار معنی
ز همین با این هم و سعت که با یاد